

«جَمَاشانِ گُل» دَر غَزَلِ سَعْدِي

جویا جهانبخش

پژوهشگر حوزه ادبیات و دین

با یاد استاد، متن پژوه بزرگ و شیفته سعدی و دقائق کلام شیرینش،
استاد جمشید سروشیار (رضوان الله علیه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ
حَضْرَتِ شَيْخِ أَجَلٍ، سَعْدِي شيرازی - طَيِّبَ اللَّهُ ثَرَاهُ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ -، دَر «طَيِّبَات» فرموده است:

گُلْبَنانِ پیرایه بر خود کرده اند / بُلْبُلانِ را دَر سَماع آورده اند

ساقیانِ لاأبالی دَر طَواف / هوشِ میخوارانِ مَجْلِسِ بُرده اند

جُرعه ای خوردیم و کار از دَسْت رَفْت / تا چه بیهوشانه دَر مِی کرده اند؟!

ما به یَک شَرَبْت چُنین بیخود شُدیم / دیگرانِ چَندین قَدَح چون خورده اند؟!

آتشِ اُنْدَر پُختگانِ افتاد و سوخت / خامِ طَبَعانِ هَمُچنانِ افسرده اند!

خُبمه بیرون بر! که فَرآشانِ باد، / فَرشِ دِیبا دَر چَمَن گُسْتَرده اند

زندگانی چِیست؟ مَرَدنِ پیشِ دوست؛ / کاین گروهِ زندگان، دِلْمُرده اند!

تا جِهان بوده ست جَمَاشانِ گُل / از سِلْخدارانِ خار آزرده اند

عاشقانِ را کُشته می بینند خَلق / بشنو از سَعْدی که جان پَرورده اند

دَر این غَزَل و درباره این غَزَلِ حَضْرَتِ شَيْخِ شيراز - قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ الشَّرِيفَ -، گُفْتَنی بسیار

است؛ و یکی، از جُمْلَه گُفْتَنیها، به تَعْبیرِ «جَمَاشانِ گُل» راجع است؛ اینجا که شَيْخ می فرماید:

تا جهان بوده‌ست جَمَاشانِ گل از سلحدارانِ خار آزرده‌اند
 در اینجا، «جَمَاش» به چه معناست؟ و «جَمَاشانِ گل» کیانند؟
 «جَمَاش»، در آدبِ کهنِ پارسی، دو معنایِ مشهور - و البته به هم مربوط - دارد: یکی، "دلفریب؛ افسونگر"؛ دیگری، "مست؛ خمار (که غالباً در وصفِ چشم می‌آید)".
 در قَره‌نگِ بزرگِ سَخْن^۲، همین دو معنی را ذیلِ واژهٔ «جَمَاش» آورده‌اند؛ که البته بسنده نیست و گویا برای توضیحِ واژهٔ «جَمَاش» در مشهورترینِ مَتن‌هایِ فارسی نیز کفایت نکند.
 دستِ کم، مُقتضایِ رای و روایتِ برخی از اهلِ آدب، آنست که معنایِ واژهٔ «جَمَاش»، بیش از این دو باشد و بدین دو محدود نماند.

نمونه را، وقتی خواجهٔ شیراز می‌فرماید:
 فغان که نرگسِ جَمَاشِ شیخِ شهرِ امروز نَظَر به دُرْدکشان از سَرِ حَقارتِ کُرد،
 به فرمودهٔ بعضِ أَفاضِلِ شُراحِ دیوانِ حافظ، «به نَظَر می‌رسد معنایِ آن در اینجا ... به جانبِ وجهِ منفی گراییده باشد، چیزی چون گستاخ و بی‌شرم، ... یا خودخواه ...»^۳؛ یا به قولِ گزارندگانِ دیگر: «مَکَّار» و «فربیکار و حيله‌گر» و «بازیگر» (و حتّیٰ^۱ «مَلامتگر»؟! - که این یکی را هیچ نمی‌دانم به چه مناسبت و از کجا نوشته‌اند!!!) -^{۴،۵}

باری، آیا در آن «جَمَاشانِ گل» که شیخِ سعّدی فرموده است و دیدیم، «جَمَاش» به یکی از همین معانیست که در قَره‌نگِ بزرگِ سَخْن آمده یا از گزارندگانِ شِعْرِ حافظِ مَنقول افتاد؟ یا معنایِ دیگری مُراد بوده است؟

*

نیکست از اَقوالِ بعضِ شارحانِ غَزَلِ سعّدی یادی کنیم:
 زنده‌یاد اُستاد عبدالمُحمّدِ آیتی (۱۳۰۵ - ۱۳۹۲ ه.ش.) - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى^۱ - در کتابِ شُکوهِ سعّدی در غَزَل - که از نُخستین برگزیده‌هایِ مشروحِ غَزَلِیاتِ شیخِ شیراز بشمار است -، در گزارشِ بیّتِ موردِ گفت‌وگو نوشته است:

«جَمَاش: شوخ و دلفریب. جَمَاشانِ گل: گلهایِ چون خوبرویان شوخ و دلفریب.»^۶
 آقایانِ دکتر مُحَمَّدرضا بَرزگرِ خالقی و دکتر تَوْجِ عَقْدایی، «جَمَاشان» را «دلربایان و افسونکاران، مستان» معنی کرده و در گزارشِ بیّتِ سعّدی نوشته‌اند:
 «تا دنیا بوده است، گل‌ها که مثلِ دلربایانی شوخ و لطیف‌اند، از دستِ خاها که به سلاحداران می‌مانند، آزرده بوده‌اند.»^۷

خانمِ فَرَحِ نیازکار هم در شرحی که بر غَزَلِیاتِ شیخِ مَرقوم داشته‌اند، «جَمَاشان» را «دلربایان و افسونکاران، مستان» قلم داده و در گزارشِ معنایِ بیّتِ نوشته‌اند:

«از زمانی که این جهان وجود داشته، گل‌های دلفریب و افسونگر از خارهایی که تیغ‌های آنان چون سلاح آنهاست، آزرده خاطر بوده‌اند.»^۸

«جَمَاش» به معنای دلفریب و افسونگر و نظائر آن در شعرِ سَعْدی آمده است؛ ولی نه اینجا؛ بلکه آنجا که می‌فرماید:

نَه صَوْرَتِیْسْت مَرْخَرَفِ عِبَارَتِ سَعْدِی چُنَانِ کِه بَرِ دَرِ گَرْمَابِه می‌کُنْد نَقَاش؛
کِه بُرْقَعِیْسْت مَرْصَعِ بِه لَعْلِ وَ مَرَوَارِیدِ فُرُوگُذَاشْتِه بَرِ رُویِ شَاهِدِ جَمَاش^۹
اینجا که شیخ می‌گوید:

تا جَهانِ بُوْدِه سِت جَمَاشانِ کُلُّ از سِلْخُدارانِ خَارِ آزُرْدِه‌اند،
«جَمَاش» به معنای دلفریب و افسونگر و نظائر آن نیست، و باوَرَمِ آن است که شارحانی که
«جَمَاش» را در «جَمَاشانِ کُلُّ» بدین معنای گرفته‌اند، بیکبارهِ خَطَا کرده‌اند.

گمان می‌کنم لغزشگاه اصلی این گزارندگان، آنجا بوده است که «جَمَاشانِ کُلُّ» و «سِلْخُدارانِ
خار» را از یک سنخ دستوری انگاشته و - انسان که بعضاً تصریح کرده‌اند^{۱۰} - هر دو را «إِضَافَةُ تَشْبِیْهِی»
قلم داده‌اند و پنداشته‌اند که سَعْدی همانگونه که «خار» را به «سِلْخُداری» تشبیه فرموده، «کُلُّ» را نیز
به «جَمَاش» تشبیه کرده است.

چنین نیست؛ و چنان می‌نماید که واژه «جَمَاش» را در این بیتِ سَعْدی، با مفهوم و معنای آن
در زبانِ تازی پیوندی است وثیق.

هیچیک از دو معنای «دلفریب؛ افسونگر» و «مست؛ خمار» (که غالباً در وصف چشم می‌آید)،
معنای اصلیِ واژه تازی «جَمَاش» نیست. معنای اصلی آن چیز دیگری است که خواهد آمد و به گفته
بعضی افاضل، «پارسی‌زبانان آن را کاملاً تلطیف کرده‌اند»^{۱۱}.

این «جَمَاش» هم که سَعْدی در بیتِ مورد بحثِ ما می‌گوید، عَلَی الظَّاهِرِ سَخْتِ زِبْرِ سَایَه مَعْنایِ
اصلی تازیِ واژه است، و همان عاشقِ خواهانِ مُعَاذَلَه با معشوق و شیفته جوینده محبوب است، نه
دلفریب و افسونگر و مست و خمار.

برخی از شراح غزلِ سَعْدی که «جَمَاش» را در این بیت، بیش و کم به همان معنای اصلی تازی،
یا نزدیک به آن، گرفته‌اند، به فهمِ سلیم و مستقیمِ سَخْنِ شیخِ نزدیک شده‌اند.

زنده‌نام نورالله ایزدپرست (۱۲۸۹ - ۱۳۷۱ ه.ش.) - رَحِمَهُ اللهُ - که از عشاقِ سَعْدی شیرازی
بود و از پیشگامان گزارش‌نویسی بر غزلیات او، به معنایِ دُرُسْتِ شعرِ نزدیک شده و در شرح این بیتِ
سَعْدی نوشته است:

«... جَمَاشانِ کُلُّ از سِلْخُدارانِ خَارِ آزُرْدِه‌اند = گلدوستان از خارهایی که بر ساقه درختِ کُلُّ
سرخ است و به نگهبانانِ شمشیربسته می‌ماند آزار می‌بینند. ... هنگامِ نزدیک شدنِ گلدوست به گلِ



سرخ، خار که نزدیک گل است به دست او فرومی‌رود و هنگام نزدیک شدن دلداده به دلبر نگهبان سلاحدار بدو آزار می‌رساند.^{۱۲}

روانشاد استاد دکتر سید خلیل خطیب رهبر (۱۳۰۲ - ۱۳۹۳ ه.ش.) - رضوان الله علیه - ، به معنای اصلی «جَمَاش» تَوْجُّهُ کرده و در شرح این بیئت شیخ، نوشته است:

«جَمَاشانِ گل: به فتحِ اَوَّل و تشدیدِ دوم، دَسْت‌یازندگانِ فریفته بر جَمالِ گل. دَر عَرَبی رَجُل جَمَاش به معنی مردِ متعرِّضِ زنان است و در سیاقِ فارسی جَمَاش به معنی شوخ و دلزُبا و افسونکار نیز به کار می‌رود.

... معنی بیت: از آن زمان که گیتی آفریده شده است، دَسْت‌یازندگانِ فریفته بر جَمالِ گل از حربه‌بردوشان خار زخم خورده‌اند. مقصود آن که نعمتِ وصال با تحمُّلِ محنت و بلا دست دهد.^{۱۳}

آقای بهاء‌الدین اسکندری آرسنجانی نیز بدرست در معنای «جَمَاشان» نوشته‌اند: «(در اینجا) متعروضان و دست‌یازندگان»، و تَوْجُّه کرده و تَوْجُّه نیز داده‌اند که از این بیت، «مُرَاد آن است که طریق وصل قرین با رنج و محنت است»^{۱۴}.

نمونه تعبیر نادقیق و اندکک إفراط‌آلود و إغراق‌آمیز از معنای این «جَمَاشان» غَزَلِ شیخ، «غارنگران، درازدستی‌کنان» است که آقای غلامرضا آرژنگ در شرح همین بیت سعدی بر قلم رانده‌اند^{۱۵}؛ و خیال می‌کنم پیامد سوء برداشتی باشد از تعبیر «مرد متعروض زنان» که بعضی شارحان و واژه‌گزاران، بدرست در توضیح واژه تازی «جَمَاش» گفته و نوشته‌اند. در حواشی استاد دکتر مظاهر مضافاً بر کَلِمَاتِ سعدی، در توضیح این «جَمَاشان» نوشته شده است: «فریفته‌شدگان، مست‌شدگان»^{۱۶}؛ که معنایی است مناسب سیاق و تا اندازه‌ای دُرُست و البته مُتسامحانه و آزاد.

در میان شَرَحِ غَزَلِ شیخ شیراز، سخت در شگفتم از دوست دانشمند فروزان‌یادم، استاد کاظم برگ‌نیسی (۱۳۳۵ - ۱۳۸۹ ه.ش.) - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً - که چه‌سان علی‌رغم آشنایی ژرف با معنای اصلی «جَمَاش»، عنان التفتات برتافته و در گزارش بیت سعدی نوشته است:

«جَمَاش: در زبان عربی به معنای «زنباز، زنباره» است (جَمَش به معنای «مغزله و ملاحه و عشق‌بازی» است)، اما در زبان فارسی به معنای «دلفریب، افسونگر، لؤند» (صفت «معشوق» و گاه نیز به عنوان صفت «چشم‌معشوق») به کار رفته است. در این بیت «جَمَاشانِ گُل» مانند «سلخدارانِ خار» تشبیه صریح است و مراد «گُل‌های جَمَاش» است، یا «دلببران افسونگر و لؤند»، زیرا «گُل» استعاره از «معشوق» هم هست. ... معنی بیت: تا جهان بوده است گل‌های دلفریب و افسونگر از مُصاحبتِ خارهای مُسَلَّحِ آزار دیده‌اند. در جهان، نوش و نیش با هم است، و عاشق اگر در پی وصالِ معشوق است، باید رنج و آزار او را نیز به جان بخرد»^{۱۷}.

عَجَب‌تر از کم‌عنایتی مرحوم برگ‌نیسی به مراد سعدی از واژه «جَمَاش»، همین دوگانگی و اضطرابی است که استاد برگ‌نیسی در تفریر «معنی بیت» بدان دُچار آمده است. از یک‌سو چون «جَمَاشانِ گُل» را إضافة تشبیهی می‌انگارد، از آزرده‌گی و رنجیدگی خود «گُل» از خار سُخَن می‌دارد، و از دیگرسو از آزرده‌گی و رنجیدگی خواستار «گُل» ... در فرجام باید روشن داشت که: در اینجا چه کسی از دَسِتِ خار آزرده شده است؟ خود «گُل» یا خواستار «گُل»؟ ... به اندک التفتاتی هویدا می‌گردد که سعدی از رنج و شکنج و آلمی می‌گوید که «خواهندگانِ گُل» و «گلچینان» از دَسِتِ خار می‌کشند؛ چه، خار، در طریق وُصول و وصالِ ایشان به گُل، چونان سلخداری ایستاده است و مُزاحمت می‌کند. این معنی، در آدب مدرسی ما، شناخته‌تر از آن است که به إقامة شواهدی بر آن حاجت افتد. با این همه، - به اصطلاح طلبگی: - برای «تقریب» آن به اذهان عموم خوانندگان این سطرها، شواهدی چند از خود شیخ شیراز - بر بنیاد کَلِمَاتِ ویراسته جاودان‌یاد مُحَمَّد‌علیِ فروغی - می‌آوریم:

صاحبِ دلی نماید درین فصلِ نوهار
 اِلّا که عاشقِ گل و مجروحِ خار اوست (غ ۹۳).
 از من مَشْنو دوستی گل، مگر آنگاه
 کم پایِ برهنه خَبر از خار نباشد (غ ۲۰۲).
 خار در پای گل از دور به زحمت دیدن،
 تشنه باز آمدن از چشمه حیوان تا چَند؟ (غ ۲۲۷).

بار یاران بکش که دامن گل
 آن بَرَد کاخِ مالِ خار کُند! (غ ۲۳۷).
 گر من از خار بترسم نَبَرَم دامنِ گل؛
 کام در کام نَهنگست بباید طلبید! (غ ۲۷۳).
 مگر دنیا سرآمد کاینچنین آزاد در جَنّت
 می بی دُرد می نوشم، گل بی خار می چینم (غ ۴۲۵).
 سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج
 صحبتِ گل خوش بدی گر نیستی تشویشِ خار (از گلستان).

هوایِ دل نتوان پُخت بی تعنّتِ خلق
 درختِ گل نتوان چید بی تحمّلِ خار (از قصائد).

یا ترکِ گل لعلِ همی باید گفت
 یا با اَلَمِ خارِ همی باید ساخت (از رباعیات).
 شواهدِ این معنی، پُر شمار است و نمونه‌ها بسیار.

الأصل، خواهانِ «گل»، در بیتِ موردِ بحثِ ما، «جَمّاش» خوانده شده است. «گل» همان معشوق و دلبر است و «جَمّاش» کسی است که خواهانِ دلبر است. استعمالِ واژهٔ «جَمّاش» به معنای خواهانِ دلبر، یا دقیق‌تر بگوییم: زنِ دوست و کسی که دنبالِ زن و عشق‌بازی با اوست، همان کاربردِ اصیلِ تازیِ واژه است.

این معنای «جَمّاش» چنان که گفتیم و در گفتارِ بعضی گزارندگانِ سُخْنِ شیخِ نیز موردِ اِشَارَت بود، از خاستگاهِ تازیِ این واژه با آن همراه شده و به قلمروِ ادبِ پارسی گام نهاده و می‌بینیم که در شعرِ سعدی شیرازی هم بروشنی آمده است و - به گمانِ راقم - جایِ گفت‌وگو و تردید ندارد. برایِ آنان که خواستارِ ملاحظهٔ گفتارهایِ واژه‌شناسانِ تازیِ پژوه‌اند، نمونه‌هایی از اقوالِ اهلِ لغتِ را می‌آورم و پیشاپیشِ عذر می‌خواهم که به ترجمهٔ یکایکِ عباراتِ دستِ نمی‌یازم، چرا که ای بسا ترجمهٔ بعضیِ ألفاظِ آن با پاسداشتِ عِفّتِ قلمِ درنَسازد.

باری، از مُستدرکاتِ زیباییِ بَر قاموسِ که در تاجِ العروسِ مجالِ طرحِ داده است، این است:

«رَجُلٌ جَمّاشٌ: غزِيلٌ، و امْرَأَةٌ جَمّاشَةٌ كَذَلِك».^{۱۸}

در کتابِ سودبَخشِ الإِفصاحِ فی فِقهِ اللُّغَةِ، در «الباب السَّادِسِ فی نُعوتِ النِّساءِ وَ تَزْوِجِهِنَّ وَ حَلِیْهِنَّ وَ زِیْنَتِهِنَّ»، ذیل «المُغازَلَة»، می خوانیم:

«الجَمِشُ: المُغازَلَة وَ المُلَاعَبَة، یَقْرُصُهَا وَ یُلَاعِبُهَا. وَ رَجُلٌ جَمَّاشٌ: مُتَعَرِّضٌ لِلنِّسَاءِ. جَمَّشُهَا یَجْمِشُهَا جَمَّشًا وَ جَمَّشَهَا».^{۱۹}

در هَمَانِ تاجِ العروسِ زَبیدی می خوانیم:

«وَ عَنِ اللِّیثِ الجَمِشُ: المُغازَلَة وَ المُلَاعَبَة، وَ هُوَ صَرَبٌ مِنْهَا بَقْرُصٍ وَ لَعِبٍ، کَالتَّجْمِیشِ، عَنِ تَعَلُّبٍ، وَ قَدْ جَمَّشْتَهُ وَ هُوَ یَجْمِشُهَا، أَى یَقْرُصُهَا وَ یُلَاعِبُهَا، وَ قَالَ أَبُو العَبَّاسِ: قِیلَ لِلْمُغازَلَةِ: تَجْمِیشٌ، مِنَ الجَمِشِ، وَ هُوَ الكَلَامُ الخَفِیُّ، وَ هُوَ أَنْ یَقُولَ لِهَوَاةٍ: هَیْ هَیْ. وَ قَالَ ابْنُ الأَعْرَابِیِّ: رَجُلٌ جَمَّاشٌ، كَشَدَادٍ، أَى مُتَعَرِّضٌ لِلنِّسَاءِ، كَأَنَّهُ یَطْلُبُ الرِّكَبَ الجَمِیشِ، أَى المَحْلُوقِ».^{۲۰}

جارالله زَمخسری در آسَاسِ التَّبلاغَةِ فرموده است:

«جَمِش - ظَلَّ یَجْمِشُهَا جَمَّشًا وَ یَجْمِشُهَا تَجْمِیشًا، وَ هُوَ أَنْ یَقْرُصُهَا وَ یُعازِلُهَا، مِنَ الجَمِشِ وَ هُوَ الحَلْبُ بِأَطرافِ الأَصابعِ، وَ رَجُلٌ جَمَّاشٌ: غَزِیلٌ، وَ امْرَأَةٌ جَمَّاشَةٌ. وَ رَكَبٌ جَمِیشٌ حَلِیقٌ، وَ اَطَّلَى بِالنُّورَةِ فَجَمَّشَتْ شَعْرَهُ».^{۲۱}
در تَهذِیبِ اللُّغَةِیِ أَزْهَری آمده است:
«وَ الجَمِشُ: المُغازَلَة، وَ هُوَ یَجْمِشُهَا: أَى یَقْرُصُهَا وَ یُلَاعِبُهَا».^{۲۲}

و:

«وَ قَالَ ابْنُ الأَعْرَابِیِّ: قِیلَ لِلرَّجُلِ: جَمَّاشٌ لِأَنَّهُ یَطْلُبُ الرِّكَبَ الجَمِیشِ. وَ قَالَ أَبُو العَبَّاسِ: قِیلَ لِلْمُغازَلَةِ: تَجْمِیشٌ مِنَ الجَمِشِ وَ هُوَ الكَلَامُ الخَفِیُّ، وَ هُوَ أَنْ یَقُولَ لِهَوَاةٍ: هَیْ هَیْ».^{۲۳}

الغَرَضُ، «جَمِش» و «تَجْمِیش»، در واقع، به معنای مُغازله و مُلاعبه با زَن و ناز و نوازش کردن و نیشگون گرفتن وی و شوخی و عشقبازی با او، و خُلاصه، - به اصطلاح - وَرَرَفْتَن و لاس زدن است.^{۲۴} مُرد کُننده این افعال را نیز، هم «جامش» گویند و هم «جَمَّاش»^{۲۵}. ناگفته نماند که «جَمِش» را در باب زَن نیز در حَقِّ مُرد به کار برده و گفته‌اند: جَمَّشْتَهُ المُرَأَة.^{۲۶}

وانگهی، در تعبیر «جَمَّاشانِ کُلِّ» که شیخ ما، سعدی، به کار برده است، البته بیش از این که گذشت نیز ظرافت و دِقَّت و تناسبی مُندرج است.

توضیح آن که:

«کُلِّ» سعدی، در «پُشتِ صَحنه»ی غَزَلِ، - چنان که گفتیم - بی گمان هَمَانِ مَحْبُوبِ وَ مَعشُوقِ وَ دَلِیْبِرِ است و «جَمَّاش» کُلِّ، مُحِبِّ است که آهنگِ مُعاشَقَتِ وَ مُغازَلَتِ وَ مُلاعَبَتِ با مَحْبُوبِ دارد؛ لیکِ تَناسُبِ «جَمَّاش» با «کُلِّ»، در هَمینِ ظاهِرِ کَلَامِ وَ صُورَتِ مَلْفُوظِ نیز، تَمَامِ است و وَرایِ رِبْطِ خَفِیِّ.

«جَمَاشِ گُل»، دَر حَقِیْقَت، کَسِی است که دَسْت می‌یازَد تا گُل را بچِیْنَد و ببویَد و از آن بَهره

جوید و

شُما بفرمایید: «گُلچین». ... و البتّه این تعبیر از «جَمَاش» به «گُلچین»، مَجازی یا بافْتَنی نیست! ... بَل عَیْنِ یکی از مَعَنایِ لُغَوِیِ «جَمَش» است دَر زبَانِ تازی.

جَمَشِ التَّبَاتِ / نَبَاتِ الْأَرْضِ، دَر زبَانِ تازی، یَعْنی: رُسْتَنیها را دَرَوید، گیاه / عَلَف را درو کرد،

بُرید ۲۷، ۲۸

اینجاست که دَر غَايَتِ وُضوحِ دَرمی‌یابیم شیخِ شیرین‌سُخَنِ شیراز، تعبیرِ «جَمَاشانِ گُل» را، دَر ظاهرِ کلام، به مَعَنایِ «گُلچینان»، و دَر باطنِ مُفادِ آن، به مَعَنایِ «جویندگانِ دَلبَر»، با چه سَخْتگی و پُختگی و حُسنِ انْتِخابی دَرنشانده و به کار برده است و با چه نیکوئی و سنجیدگی از ظَرْفِیْتِهایِ لُغَوِیِ واژهٔ «جَمَاش» بَهرهٔ دَر خور جُسته.

آری، راستی را که وقتی آدمی به غُورِ کلامِ سَعْدی می‌رَسَد، چاره‌ای جُز این نَخوَاهَد داشت که سَخَنِ خُودِ شیخ را - رَوَّحِ اللَّهِ رُوحَهُ الْعَزِیزِ - واگویند که فرمود:

همه گویند و سُخَنِ گُفْتَنِ سَعْدی دِگَرست!

همه دانند مَزامیر، نَه هَمچون داود!

وَ السَّلَامُ خَیْرُ خِتَام

پی‌نوشت

۱. کَلِیَّاتِ سَعْدی، به‌اهْتِمَام: مُحَمَّد عَلِی فُرُوعِی [با هم‌کاری: حَبِیبِ یَعْمَانی]، اِبازچاپ زیر نَظَر: بَهاءِ الدِّینِ خَرَمُشاهی، ج: ۱۵، تهران: مَوْسَسَهٔ اِنْتِشَارَاتِ اَمیر کَبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۴۹۲، غ ۲۲۴.

۲. فَرهَنگِ بزرگِ سَخَن، به‌سَرپَرستی: دَکتر حَسَنِ اَنوَری، ج: ۱، تهران: اِنْتِشَارَاتِ سَخَن، ۱۳۸۱ هـ.ش، ۳ / ۲۱۷۶.

۳. شَرَحِ شِوَق (شَرَح و تَحْلِیلِ اَشعارِ حَافِظ)، دَکتر سَعید حَمیدیان، ج: ۲، تهران: نَشْرِ قَطْره، ۱۳۹۲ هـ.ش، ۱۹۵۴ / ۳.

۴. نَگَر: دِیوانِ حَافِظِ شیرازی (همراه با مَعَنایِ اَشعار و ذِکْرِ مَعَنایِ لُغات و اِصطِلاحات و زِیائیه‌هایِ اَبیاتِ غَزَلِها)، به‌کوشِش: دَکتر مُحَمَّد جوادِ شَرِیعت، ج: ۱، تهران: نَشْرِ اَتروپات، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۲۶۳؛ دِیوانِ حَافِظ (بِر) اَساسِ نَسْخَهٔ قَزوینی و خانلری، با مُقابَلَهٔ نَسْخه‌ها و شَرَح‌هایِ مُعْتَبَر، همراه با شَرَح و مَعَنایِ کَامِلِ غَزَل‌ها و فَرهَنگِ لُغات و اِصطِلاحات)، به‌کوشِش: دَکتر حُسَینِ عَلِی یوسُفی، ج: ۱، تهران: نَشْرِ روزگار، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۲۳۵؛ شَاخِ نَبَاتِ حَافِظ (شَرَحِ غَزَلِها، همراه با مُقَدِّمه، تَلْفِظِ واژگانِ دُشوار، دُرُست‌خوانیِ اَبیات و فَرهَنگِ اِصطِلاحاتِ عِرفانی)، دَکتر مُحَمَّد رضا بَرزَگَر خالِقی، ج: ۹، تهران: اِنْتِشَارَاتِ زُوار، ۱۳۹۶ هـ.ش، ص ۳۴۱.

۵. و البتّه این نیز از دیدۀ با بَصیرتِ اَهْلِ نَظَرِ دور نیست که:

خواجه رندان جهان، حافظ، با این نسبت دادن صفتی که از برای چشمان زنان و شاهدان عشوهرگر و فسونگار معروف است و مذکور، به «شیخ شهر»، در واقع، شیخ را با ترفندی رندانه تحقیر و تمسخر نیز می کند؛ آسان که انگاری امروز کسی از زلف آشفته و چشم خمار فلان و بهمان خداوندگار مناصب سخن دازد؛ که پیداست چه مایه‌ای از طنز و تسخر در خود خواهد داشت!

نیز دور نیست حافظ با کاربرد واژه «جماش»، "چشم شیخ شهر" را به زن بازی و هوسرانی و ناپاکی هم منسوب و موصوف داشته باشد.

شرح این که چه سان چنین معنائی - یعنی: زن بازی و هوسرانی - از واژه «جماش» بدر می آید، در دنباله مقال مکتوف خواهد شد.

۶. شکوه سعدی در غزل، به انتخاب و شرح: عبدالمحمد آیتی، چ: ۱، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۶۹ ه.ش، ص ۱۱۶.

۷. شرح غزلهای سعدی، به کوشش: دکتر محمدرضا برزگر خالقی - و - دکتر تورج عقدايي، چ: ۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۶ ه.ش، ۱ / ۴۹۷ و ۴۹۸.

۸. شرح غزلیات سعدی، فرح نیاز کار، چ: ۱، تهران: انتشارات هرمس (با همکاری: مرکز سده‌شناسی)، ۱۳۹۰ ه.ش، ص ۶۲۶.

۹. کلیات سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [باز چاپ زیر نظر: بهاءالدین خرمشاهی]، چ: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۷۹۵، غ ۲۹ (از «مواظ»).

۱۰. نگر: شرح غزلهای سعدی، به کوشش: دکتر محمدرضا برزگر خالقی - و - دکتر تورج عقدايي، چ: ۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۶ ه.ش، ۱ / ۴۹۸؛ شرح غزلیات سعدی، فرح نیاز کار، چ: ۱، تهران: انتشارات هرمس (با همکاری: مرکز سده‌شناسی)، ۱۳۹۰ ه.ش، ص ۶۲۶.

۱۱. شرح شوق (شرح و تحلیل اشعار حافظ)، دکتر سعید حمیدیان، چ: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۲ ه.ش، ۱۵۰۵ / ۲.

۱۲. غزلهای سعدی، به کوشش: نورالله ایزدپرست، چ: ۲، تهران: دانش، ۱۳۶۲ ه.ش، ۳۰۴ / ۱، هامش.

۱۳. دیوان غزلیات استاد سخن سعدی شیرازی، با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و ... به کوشش: دکتر [سید] خلیل خطیب زهبر، چ: ۱۱، تهران: انتشارات مهتاب، ۱۳۸۹ ه.ش، ۱ / ۳۳۰.

۱۴. غزلیات شیخ شیراز سعدی، مقدمه و شرح: بهاءالدین اسکندری، چ: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۳۱۰، هامش.

۱۵. نگر: غزلیات و قصاید سعدی، به کوشش: غلامرضا آرننگ، چ: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ ه.ش، توضیحات غزل ۲۲۴، ب ۸، ص ۵۳۲.

۱۶. متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش: مظاهر مصفا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، چ: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۴۳۵، هامش.

۱۷. غزلیات سعدی، مقابله، ایرانگذاری، تصحیح، توضیح واژه‌ها و اصطلاحات، معنای ابیات و ترجمه شعرهای عربی: کاظم برگ نیسی، ویراست ۲، چ: ۱، تهران: شرکت انتشاراتی فکر روز، ۱۳۸۶ ه.ش، ۱ / ۵۳۱.

۱۸. تاج العروس من جواهر القاموس، السيد محمد مرتضى الحسيني الزبيدي، ج ۱۷، تحقيق: مصطفى جازي، راجعه: عبدالستار أحمد فراج، ط: ۲، الكويت: المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب، بی تا، ص ۱۱۳.
۱۹. الإفصاح في فقه اللغة، حسين يوسف موسى - و - عبدالفتاح الصعدي، أفتت از روي ط: ۲، ۱ / ۳۳۱.
۲۰. تاج العروس من جواهر القاموس، السيد محمد مرتضى الحسيني الزبيدي، ج ۱۷، تحقيق: مصطفى جازي، راجعه: عبدالستار أحمد فراج، ط: ۲، الكويت: المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب، بی تا، ص ۱۱۲.
۲۱. أساس البلاغة، أبو القاسم جلاله محمود بن عمر بن أحمد الزمخشري، تحقيق: محمد باسل عيون السود، ط: ۱، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ هـ، ۱ / ۱۴۷؛ هـ، همان، قراءة و ضبط و شرح: د. محمد نبيل طريقي، ط: ۱، بيروت: دار صادر، ۱۴۳۰ هـ، ص ۹۷.
۲۲. تهذيب اللغة، أبو منصور محمد بن أحمد الأزهری، ج ۱۰، تحقيق: علي حسن هلالی، مراجعة: محمد علي النجار، القاهرة: الدار المصرية للتأليف والترجمة، بی تا، ص ۵۴۹.
۲۳. همان، همان ص.
۲۴. نگر: فرهنگ مترجم / عربی - فارسی، محمد حسين باتمان غليچ، ج ۱، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۶ هـ ش، ۱ / ۸۲۳؛ فرهنگ معاصر عربی - فارسی / بر اساس فرهنگ عربی - انگلیسی هانس ور، آذرتاش آذرنوش، ج ۱۴، تهران: نشر نی، ۱۳۹۱ هـ ش، ص ۱۴۴.
۲۵. نگر: المعجم الوسيط، قام بإخراجه: إبراهيم مصطفى - و - أحمد حسن الزيات - و - حامد عبدالقادر - و - محمد علي النجار، أفتت از روي ط: قاهره / ط: ۲، استانبول: دار الدعوة، ۱۴۱۰ هـ، ص ۱۳۴.
۲۶. نگر: همان، همان ص.
۲۷. نگر: فرهنگ جامع کاربردی فرزانه / عربی - فارسی / از دیرینه آيام عرب تا نوترین واژگان علم و ادب، پرویز آتابکی، ج ۱، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۸ - ۱۳۸۰ هـ ش، ۲ / ۹۸۵؛ المعجم الوسيط، قام بإخراجه: إبراهيم مصطفى - و - أحمد حسن الزيات - و - حامد عبدالقادر - و - محمد علي النجار، أفتت از روي ط: قاهره / ط: ۲، استانبول: دار الدعوة، ۱۴۱۰ هـ، ص ۱۳۴.
۲۸. در التفات یافتن بدین معنای لغوی اخیر الذکر، و امداًر اشارت صدیق فرهیخته دانشور، استاد إبراهيم سپاهانی، ام. خدایش پاداش نیکو دهداد و مرا در گزارد حق تعلیمی که بر ذمت داعی دارد، یار باد!